

زين الدين

به روايت همسر شهيد

بابک واعظی



در کتاب قطور تاریخ فصل جدیدی به نام انقلاب اسلامی و به نام انسان نوشته شده است. این فصل از جنس بهار است ولی به رنگ سرخ نوشته شده است و خزانی به دنبال ندارد. این فصل داستان تجدید عهد انسان در روزهای پایانی تاریخ است و برای همین با خون و اشک نوشته شده است؛ خونی که یک روز در این سرزمین بر خاک ریخته شد و اشکی که روزی در وداع، گوشه‌ی چادری پنهان شد و روزی دیگر بر سر مزاری به خاک فرو شد؛ و امروز باز هم جاری می‌شود تا یک بار دیگر گردد و غبار ناگزیر زمان را از چهره‌ی سرداران روزهای انتظار بشوید.

در کتاب قطور تاریخ فصل جدیدی نوشته شده است که سخت عاشقانه است.

زندگی با مهدی برای من یک خواب بود؛ خوابی کوتاه و شیرین در بعد از ظهر بلند تابستان جنگ. دو سال و چند ماهی که می‌توانم تعداد دفعه‌هایی را که با هم غذا خوردیم بشمرم. از خواب که پریدم او رفته بود. فقط خاطره‌هایش، آن چیزهایی که آدم‌ها بعداً یادش می‌افتند و حسرتش را می‌خورند باقی مانده بود. می‌گویند آدم‌ها خوابند، وقتی می‌میرند بیدار می‌شوند. شاید او بیدار شده و من هنوز خوابم. شاید هم همه‌ی این مدت خواب او را می‌دیده‌ام، از آن خواب‌هایی که وقتی آدم می‌بیند توی خواب هم می‌خندد. خوابی غیرمنتظره. خواب زندگی با یک فرشته.

مهدی زین‌الدین

تولد: ۱۸ مهر ۱۳۳۸

ورود به دانشگاه: ۱۳۵۶

ازدواج با منیره ارمغان: ۳۱ خرداد ۱۳۶۱

شهادت: ۲۷ آبان ۱۳۶۳